

نکته:

مرحوم نائینی بر استدلال سوم آخوند اشکال و جوابی را مطرح کرده است:

«و آورد) علیه بما حاصله بتوضیح منا ان المبادی و ان كانت مضادة الا أنه لا يمتنع أن يحصل من ناحية الهيئات فيها خصوصية يرتفع التضاد بها فتضاد المبادی لا يلازم تضاد المشتقات أصلاً و (فيه) أن هيئات المشتقات بناء على كون مفادها بسيطاً لا تفيد الا إخراج المبدأ عن الشرط لائية إلى اللا بشرطية فهي بعينها و الاختلاف بالاعتبار (فلا محالة) يكون التضاد باقيا على حاله كما في مباديها.»<sup>۱</sup>

توضیح :

۱. اشکال شده است اگرچه قعود و قیام با هم تضاد دارند ولی ممکن است که از ناحیه هیأت فاعل، خصوصیتی در آنها اخذ شود که باعث شود مشتقات با هم تضاد نداشته باشند.
۲. اما این حرف غلط است چراکه: مشتق - بنابر بساطت مشتق - همان مبدا است با این تفاوت که اگر مبدا به شرط لا اخذ شد، مبدا است و اگر لا بشرط اخذ شد، هیأت است.

ما می گوئیم :

(۱) مراد مرحوم نائینی به شرط لا و لا بشرط عن الحمل است که در آینده در این باره سخن خواهیم گفت و اشاره به مبنای مرحوم دوانی در بساطت مشتق دارد و طبیعی است که با پذیرش آن مبنا، باید به وضع برای متلبس قائل شویم.

(۲) اما اگر چنان مبنایی را نپذیرفتیم، می توانیم تضاد مشتقات را منکر شویم. ظاهراً مرحوم صدر از این دسته است. ایشان می نویسد:

«و هذا الوجه يصلح أن يكون منبهاً وجدائياً لمن يعيش ارتكازية التضاد بين الأوصاف في نفسه على أساس ارتكاز الوضع للمتلبس عنده و لكنه غافل عنه، و أمّا الذي يدعى الوضع للأعم فيمكنه الاعتراض بعدم التضاد بين الأوصاف الاشتقاقية إلا حيث ما يلحظ في الاتصاف زمان واحد، و مجرد التضاد بين مبادئ المشتقات لا يكفي دليلاً على التضاد فيما بينها بعد ان كانت ذات معنى زائد على المبدأ و هو التلبس الذي يعقل افتراضه بنحو يمنع عن التضاد.»<sup>۲</sup>

توضیح :

۱. وجه سوم، برای کسی که بر اساس «ارتکاز وضع مشتق برای متلبس» زندگی کرده است، خوب است و می تواند

۱. اجود التقریرات، ج ۱ ص ۷۹

۲. بحوث فی علم الأصول، ج ۱ ص ۳۷۵



او را متنّبّه کند و به تضاد اوصاف آگاه سازد.

۲. اما اگر کسی مدعی وضع برای اعم است، می تواند این وجه را نپذیرد و بگوید بین قائم و قاعد تضاد نیست مگر در جایی که هر دو به متلبس اشاره کنند. (الا حیث ما یلحظ فی الاتصاف فی زمان واحد = مگر در جایی که در زمان واحد، اتصاف بالفعل و تلبس بالفعل برای ذات لحاظ شود. یعنی قائم و قاعد متضاد نیستند مگر در جایی که بالفعل است ولی قیام انقضاء یافته است، قائم و قاعد متضاد نیستند و با هم صدق می کنند)
۳. پس تضاد بین قعود و قیام دلیل نمی شود تا بین قائم و قاعد تضاد باشد. در حالیکه مشتق دارای معنایی است غیر از مبدء و بیش از مبدء. و آن معنای زیادی هم عبارت است از تلبس (که می تواند بالفعل باشد و می تواند اعم باشد که در صورتی که تلبس به صورت اعم فرض شد) مانع از تضاد مشتقات می شود.

### اقوال دیگر :

تا کنون ۲ قول - وضع کلیه مشتقات برای متلبس و وضع کلیه مشتقات برای اعم - را مطرح کردیم. در این میان اقوال دیگری نیز موجود است.

مرحوم نائینی به این تفصیل اشاره کرده است.

«فاعلم: انه اختلف القوم فی کون المشتق حقیقة فی خصوص المتلبس أو للأعم منه و ما انتقضی علی أقوال ثالثها: التفصیل، بین اسم الفاعل و اسم المفعول، و غیره من سائر هیئات المشتقات. و رابعها: التفصیل، بین ما ذا کان المبدأ من الملكات و الصناعات، و غیرهما. و خامسها: التفصیل، بین المتعدی کضارب، و غیره کعالم. و سادسها: التفصیل، بین ما إذا طرء ضدّ وجودی، و غیره. و غیر ذلك من الأقوال الّتی یقف علیها المراجع. إلا انّ الظاهر: انّ هذه الأقوال حادثة بین المتأخرین.»<sup>۱</sup>

\*\*\*

۱. فوائد الاصول، ج ۱ ص ۱۱۹



توضیح :

۱. [قول سوم]: بین اسم فاعل و بین بقیه مشتقات تفصیل بگذاریم. [به اینکه اسم فاعل برای متلبس وضع شده و بقیه در اعم وضع شده اند].
  ۲. [قول چهارم]: بین جایی که مبدء ملکه و صنعت است و بین موارد دیگر فرق بگذاریم (به اینکه در اول برای اعم وضع شده و در بقیه برای متلبس).
  ۳. [قول پنجم]: بین متعدی و غیر متعدی فرق بگذاریم. (ظاهراً به اینکه در متعدی وضع برای اعم است و در مجرد برای متلبس).
  ۴. [قول ششم]: بین جایی که ضد وجودی عارض شده و جایی که عارض نشده [به اینکه وضع شده است لفظ برای ذات حتی اگر مبدء منقضى شود ولی به شرطی که ضد وجودی عارض نشده باشد. - یعنی اگر بیاض منقضى شد، به شیء ایض گفته می شود ولی به شرطی که سواد عارض نشده باشد -]
  ۵. تفصیل دیگری هست.
  ۶. این اقوال مربوط به متأخرین است.
- ما می گوئیم :

(۱) ۲ تفصیل دیگر را مرحوم میرزای شیرازی<sup>۱</sup> مورد اشاره قرار داده است:

«ثالثها: كونه حقيقة في الماضي أيضا، إن كان المبدأ فيه مما لا يمكن بقاؤه، كالمصادر السیالة الغير القارة، و إلا، فمجاز حكی عن جماعة حكایتها، و عن العلامة (قدس سره) في النهاية نسبتها إلى قوم، إلا أنه قال علی ما حكی عنه في أثناء احتجاجه إن الفرق بين ممكن الثبوت و غيره منفي بالإجماع، و هو يومئ إلى حدوث هذا القول. رابعها: إنه حقيقة فيه إن كان الاتصاف أكثرها بحيث يكون عدم الاتصاف في جنب الاتصاف مضمحلا، و لم يكن الذات معرضة عن المبدأ و راغبة عنه، سواء كان المشتق محكوما عليه، أو به، و سواء طرأ القيد الوجودی علی المحل أولا، اختاره الفاضل التونی رحمه الله في محكي الوافية.»

۱. از مرحوم میرزای شیرازی، دو تقریر از مباحث اصول در دست است. یکی مختصر است که توسط مرحوم شیخ فضل الله نوری نوشته شده و دیگری توسط مرحوم علی روزدري نگاشته شده است. مرحوم روزدري یک رساله مستقل هم درباره مباحث میرزای شیرازی در مشتق به رشته تحریر در آورده است. نکته مهم آن است که مرحوم کلانتر هم رساله ای مستقل در مشتق نوشته است و مطالب روزدري در تقریرات مجدد شیرازی، عیناً مطابق با رساله مرحوم کلانتر است. جای این سوال باقی است که کجا اشتباه شده و آیا کدامیک از نوشته ها داخل در نوشته عالم دیگر شده است؟



توضیح :

۱. [قول هفتم]: اگر مبدء از اموری است که امکان بقاء ندارد مثل ضرب و قتل - مصدرهای سیال غیر قار الذات - وضع برای اعم است و الا وضع برای متلبس است.
۲. علامه این قول را به گروهی نسبت داده ولی در بین بحث می فرماید این قول خلاف اجماع است. پس معلوم می شود این قول از قدما نبوده است.
۳. [قول هشتم]: اگر اتصاف ذات به مبدء (تلبس) آن قدر زیاد است که جایی که ذات به مبدء متصف نیست کالعدم است. [مثلاً اگر کسی همه عمر ایمان دارد اگر یک روز نداشت و به او مؤمن گفتیم، این اطلاق حقیقی است و استعمال در ما انقضی حقیقت است]
۴. این قول فاضل تونی است.

ما می گوئیم :

- (۱) اینکه مرحوم نائینی قول های مذکور را مربوط به متأخرین بر می شمارد سخن کاملی نیست، چراکه: قول ششم، در کلمات شهید ثانی و اسنوی هم مطرح بوده است.<sup>۱</sup>
- (۲) از کلام مرحوم میرزای شیرازی ذیل قول هشتم، قول نهم را می توان استفاده کرد:  
قول نهم: تفصیل بین محکوم علیه و محکوم به<sup>۲</sup>. [به طور مثال: اگر مشتقات موضوع هستند، برای اعم وضع شده اند و اگر محمول هستند برای متلبس وضع شده اند].
- (۳) مرحوم میرزای شیرازی قول دهم را هم مطرح می کند:

«إیکال الحال فی کل لفظ من ألفاظ المشتقات، أعنی جزئیاتها المتشخصة بالموارد المختلفة إلى العرف، فلا ضابطة حیثئذ فی تمییز ما هو حقیقة فی الأعم عن غیره، بل کل لفظ حقیقة فیما یتبادر منه عرفاً، فان تبادر منه الأعم فهو له، أو خصوص الحال، فهو له خاصة، فیقال فی نحو القاتل و الضارب و الآكل و الشارب و البائع و المشتري: إنها حقیقة فی الأعم، و فی نحو النائم، و المستیقظ، و القائم، و القاعد، و الحاضر، و المسافر: إنها حقیقة فی خصوص الحال، حکى هذا عن بعض، مع عدم التصريح باسمه.»<sup>۳</sup>

---

۱. تقریرات مجدد شیرازی ج ۱ ص ۲۶۱

۲. کفایه، آخوند خراسانی

۳. تقریرات مجدد شیرازی ج ۱ ص ۲۶۲



توضیح :

[قول دهم: در مورد هر لفظ باید جداگانه نظر داد و به تبادر عرفی آن لفظ مراجعه کرد.]

(۴) قول آخری هم در مسئله هست:

«و عن الحاجبی، و الآمدی التوقف فی المسألة»<sup>۱</sup>

توضیح :

[قول یازدهم: توقف]

